

پاسخ نقد؛ ملاحظاتی بر نقد «تاریخ سیاسی ساسانیان»

روزبه زرین کوب

چکیده:

نگارنده این مقاله، روزبه زرین کوب، مؤلف کتاب «تاریخ سیاسی ساسانیان» می باشد که از سوی «سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» (سمت) در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده است. نظر به آنکه آقای غلامرضا برهمند بر این کتاب نقدی نوشته اند و مقرر شد که در این شماره مجله دانشکده ادبیات چاپ شود، مقاله حاضر، جواب و پاسخی به نقد ایشان می باشد.

واژگان کلیدی: نقد، تاریخ سیاسی ساسانیان.

مقدمه

نوشتن نقد درست و دوری از نقد بازاری، کاری دشوار است که هر کسی را توان انجام آن نیست. مطلع شدم که کتاب این جانب با عنوان تاریخ سیاسی ساسانیان که به عنوان متن درستی و برای انتشارات سمت نوشته شده بود، سرانجام در نظر اهل علم و فضل قابل نقد و بررسی آمده است. جناب آقای غلامرضا برهمند بر کتاب نامبرده، نقدی دقیق و فاضلانه نوشته اند که جای تقدیر دارد. با عنایت استاد دانشمند جناب آقای دکتر عطاالله حسینی، این فرصت دست داد تا پس از مطالعه نقد استاد برهمند، بعضی مسایل و مباحث، بیشتر توضیح داده شود تا برخی ابهامهای پیش آمده، از میان برود. آنچه در ذیل می آید، یادداشتها و ملاحظاتی است که بر بخشهایی از نقد مفضل جناب آقای

برهمند نوشته شده است.

۱. مطالبی که منتقد محترم و فاضل درباره «فره‌ترکه‌ها» بیان کرده‌اند، بی‌شک در دست است. اما رجوع به فهرست منابع و مآخذ پایان کتاب این جانب (= تاریخ سیاسی ساسانیان)، نشان می‌دهد که نگارنده این سطور نیز از بیشتر مآخذ مورد رجوع ایشان بهره جسته و با آن‌ها آشنا بوده است. با وجود این، نگارنده در ذکر مطالب کتاب، اختصار برگزیده است و تنها به بیان مطالبی پرداخته که با موضوع کتاب ارتباط مستقیم دارد. در واقع، این موضوع که فره‌ترکه‌ها در روزگار سلوکیان و اشکانیان، چه وضعیتی داشته‌اند و در چه زمانی صاحب استقلال کمتر یا بیشتری بوده‌اند، هر چند نکته قابل بحثی است، کمک چندانی به مطالعه چگونگی تاریخ اوایل عصر ساسانی نمی‌کند. چنین بحثی، بیشتر در بررسی تاریخ ولایت پارس در دوران پیش از ساسانیان اهمیت دارد. به همین خاطر است که برخی از پژوهشگران تاریخ ساسانی مانند ریچارد فرای در تاریخ ایران کیمبریج (جلد ۳، قسمت ۱)، و نیز همو در کتاب دیگرش، تاریخ ایران باستان (*The History of Ancient Iran*)، و همچنین دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در روزگاران ایران، به طور کلی وارد چنین بحثی نشده‌اند. در واقع، این محققان با نگرش تاریخی به موضوع تحقیق خود نگرسته‌اند و از این رو، از ورود به مباحثی که راهگشا نیست، اجتناب ورزیده‌اند.
۲. مطلبی که درباره سه دوره شهریاری بازرنگیان آمده، از کتاب دکتر محمدجواد مشکور، یعنی تاریخ سیاسی ساسانیان (ج ۱، ص ۴۰) نقل شده است.
۳. تطابق آتشکده آناهیتای استخر و کعبه زرتشت، تنها به عنوان یک نظریه و به صورت احتمال، و البته با نقل مآخذ ذکر شده است. به علاوه، نمی‌توان به صراحت داوری کرد که این دو مسأله، از یکدیگر جدا هستند. عباراتی هم که ناقد محترم درباره شهر استخر (اصطخر) از دو ترجمه کهن *المسالک و الممالک اصطخری* نقل کرده‌اند، ارتباطی با موضوع مورد بحث ندارد و به تأیید یا رد این دو نظریه کمی نمی‌کند. مطالبی نیز که از کیرستن سن و به نقل از مسعودی آورده شده است، فقط توصیف یکی از آتشکده‌های کهن استخر در سده ۴ ق / ۱۰ م است و عدم تطابق این توصیف با بنایی

که قسمت اعظم آن در سده ۲۰ م از زیر خاک بیرون کشیده شد، دلیل موجهی در رد یگانگی دو بنا نیست. به علاوه، بر طبق کتیبه کرتیر بر دیوار کعبه زرتشت (بند ۸)، در روزگار وی حداقل دو آتشکده مهم در استخر بوده است (نک: Sprengling, PP.47,51) و معلوم نیست مسعودی کدام یک را توصیف کرده است. افزون بر این، برخی از باستان‌شناسان برجسته معاصر مانند واندنبرگ (ص ۲۷)، کعبه زرتشت را به صراحت آتشکده دانسته‌اند. البته نگارنده در نوشته خود فقط یک نظریه را مطرح کرده است. با این حال، در پاسخ به سؤال متقدم محترم که پرسیده‌اند آیا بنای کعبه زرتشت با توصیف مسعودی هماهنگی دارد؟ می‌توان گفت که این دو بنا شباهت‌هایی با یکدیگر دارند که البته قابل تأمل است. کعبه زرتشت بنایی است با ۱۲ متر ارتفاع که از ۱۶ ردیف سنگهای بزرگ و سنگین تشکیل شده و اندازه اضلاع آن ۷/۳ متر است و در نمای فوقانی خارجی آن، ۶ سنگ یکپارچه سیاه به کار رفته است (سامی، ص ۱۷ و ص ۲۲، حاشیه ۱). به نظر می‌رسد توصیف مسعودی که درباره آتشکده استخر می‌گوید: «در آنجا ستونهایی از سنگ یکپارچه با قطر و ارتفاع حیرت‌بخش دیدم»، می‌تواند یادآور ویژگی‌های کعبه زرتشت باشد. یا وجود این، منظور نگارنده تأکید بر یکی بودن این دو بنا نیست.

۴. ناقد محترم با تفصیل و شور فاضلانه، به مطالبی که نگارنده درباره علل آشفتنگی حکومت مرکزی اشکانی آورده، پرداخته‌اند. با اینکه نگارنده تنها در ۳ سطر، به صورتی گذرا به این عوامل اشاره کرده، آقای برهمند تلاش علمی خود را با جدیت و با تفصیل بسیار، صرف رد آن‌ها کرده‌اند، اما پس از استدلال‌های فراوان، در پایان به نتیجه‌ای دست نیافته‌اند. ناقد محترم که در این موضوع بر نگارنده ایراد گرفته، با وجود شرح و بسط بسیار، در آخر نوشته خود، بدون اینکه به نتیجه مطلوب دست یابند، تنها مرقوم فرموده‌اند که: «این مسئله البته جای بحث بیشتر دارد که اکنون مجال آن نیست». در واقع، متقدم گرامی تلویحاً پذیرفته‌اند که چنین کتابی، جای مناسبی برای ارائه چنین مباحثی نیست! و نگارنده هم جز این، خطایی مرتکب نشده است.

۵. بعضی از مسائلی نیز که استاد برهمند درباره قدرت یابی کرتیر، و نیز سیاست دینی هرمزد اول نوشته‌اند، به گفته ایشان، عقاید شخصی است و البته در این باره بحث بسیار شده است.

سالهای پادشاهی هرمزد اول و بهرام اول مانند سألشمار دیگر پادشاهان نخستین ساسانی، سالهاست که مورد مناقشه دانشمندان است و در این باره، دو عقیده متفاوت وجود دارد که مبنای آنها، نظریات سیدحسن تقی‌زاده و والتر برونو هسنینگ است. بنابراین، این موضوع را نمی‌توان با چند ارجاع به ماخذ، حل و فصل کرد و یا به سادگی یک نظریه را اشتباه دانست!

۶. آنچه جناب آقای برهمند در باب عدم تطابق سأل‌های پادشاهی بهرام اول و مانی در کتاب مورد بحث مرقوم فرموده‌اند، درست است؛ اما تنها از مقوله خطاهای چاپی و طغیان قلم است که فرصت اصلاح آنها دست نداد. زیرا با کمال تأسف، مسؤولان انتشارات سمت، کتاب را پیش از چاپ، برای بازبینی نهایی در اختیار این جانب قرار ندادند. به هر حال، باید در صفحات ۲۷ و ۲۸ تاریخ سیاسی ساسانیان، این اشتباهها بدین گونه اصلاح شود: سلطنت بهرام اول در ۲۷۴ م یا به قولی در ۲۷۶ م پایان یافت، و قتل مانی در ۲۷۴ م یا به روایتی در ۲۷۶ م روی داد.

۷. درباره لقب «ذوالاکتاف» که برای شاپور دوم به کار رفته است، نظر نگارنده با عقیده منتقد محترم موافق نیست و نظر کریستن سن (ص ۲۶۱، حاشیه ۲) را صائب می‌شمارد. در بعضی از متنهای کهن تاریخی مانند تاریخ حمزه اصفهانی (ص ۴۱) و اخبار الطوال دینوری (ص ۴۹)، لقب «ذوالاکتاف» درباره شاپور دوم به کار رفته است و این نکته نشان می‌دهد که این لقب، پیشینه‌ای دیرین دارد. بسیار بعید است که یک لفظ فارسی میانه (در اینجا: هوبه سبنا) از روی یک واژه عربی (مثل: ذوالاکتاف) ساخته شده باشد؛ در حالی که عکس آن می‌تواند صادق باشد. افزون بر این، تولدکه نیز در پایان تفسیر خود، درباره صحت عقیده‌اش تردید کرده و گفته است اگر کلمه هوبه سبنا قدیمی‌تر [از ذوالاکتاف] باشد، حدس وی درست نخواهد بود (تولدکه، ص ۱۲۹،

دنباله حاشیه ۲۸). چنانچه کریستن سن (همانجا) تذکر داده است، ظاهر آ این نوع مجازات در عهد ساسانیان چندان غیر معمول نبوده است، زیرا خسرو پرویز هم منجمان دربار را تهدید کرد که استخوان شانه آن‌ها را بیرون خواهد کشید.

۸. توضیح جناب آقای برهمنند در باب تعیین ساحل راست و چپ رودخانه‌ها البته کاملاً درست است. اما موقعیت جغرافیایی مکانها را تنها بر اساس استدلالهای شخصی نمی‌توان تعیین کرد. آنچه در متون جغرافیایی آمده است، مخالف تعبیر ناقد محترم است. قزوینی در آثار البلاد (ص ۴۹۱) می‌گوید: «دجله، آمِد را هلال‌گونه در میان گرفته است»، و اصطخری در مسالک و ممالک (ص ۷۷) می‌نویسد: «آمِد بر شرقی دجله باشد». بنابراین تعبیر نگارنده در باب موقعیت جغرافیایی آمِد، کاملاً با گزارش اصطخری مطابق است. گذشته از اینکه روایت قزوینی نیز می‌تواند مشکل دریافت بهتر جمله را برطرف کند.

۹. درباره دهقانان نیز نظر نگارنده با استدلال ناقد محترم موافق نیست. بر خلاف آنچه جناب برهمنند آن را «تحقیقات جدی» خوانده‌اند - و البته منظور ایشان جمله‌ای از کریستن سن است - هیچ دلیل مقتضی برای اینکه دهقانان را جزئی از طبقه آزادان بشماریم، در دست نیست. در بعضی از کتیبه‌های متقدم ساسانی به «آزادان» اشاره شده که از آن جمله است کتیبه شاپور اول در حاجی آباد و کتیبه نرسه در پایکولی (در این باره، نک: Gignoux, P.19; Herzfeld, PP.95, 97, 103; Back, P.374)؛ در حالی که عنوان دهقانان در کتیبه‌ها و اسناد کهن عصر ساسانی نیامده است و اشاره به این نام را تنها می‌توان در بعضی از متون پهلوی - که آن‌ها نیز مربوط به عصر اسلامی هستند - و در تواریخ دوره اسلامی جست‌وجو کرد. این متون نیز به ارتباط میان دهقانان و آزادان اشاره نکرده‌اند. از این زو، فقط می‌توان دهقانان را یکی از طبقات اجتماعی ایران عصر ساسانی دانست که به دنبال اصلاحات ارضی خسرو انوشیروان ظهور کردند (Tafazzoli, P.223). به هر حال، بر اساس متنهای موجود نمی‌توان میان دهقانان و آزادان ارتباطی برقرار کرد.

۱۰. دربارهٔ منصب هرمان سردار ساسانی نیز منتقد محترم بیشتر به حدس و گمان متوسل شده‌اند؛ در حالی که برخی از تواریخ متقدم عصر اسلامی مانند اخبار الطوال (ص ۱۲۹) هرمان را به صراحت «حاکم فارس و خوزستان» خوانده‌اند.

۱۱. در باب واژه‌های «دین» و «مذهب» نیز قابل ذکر است که وقتی بعضی فرهنگهای کهن فارسی این دو لفظ را مترادف شمرده‌اند، ایزاد گرفتن از کاربرد کلمهٔ مذهب به جای دین، البته محل تأمل است (دربارهٔ به کار بردن واژهٔ «مذهب» در معنی «دین»، مثلاً نک: فرهنگ آندرزاج، ج ۶، ص ۳۹۱۸؛ غیث اللغات، ص ۸۰۰). این تعبیر از واژهٔ «مذهب» در نوشته‌های نویسندگان معاصر هم دیده می‌شود. -

۱۲. ناقد محترم گاه دربارهٔ استفادهٔ نگارنده از واژه‌های مترادف سخن گفته و آن را از اشکالات کتاب برشمرده است. اما واقع آن است که به کارگیری واژه‌های مترادف مربوط به سبک نگارش نویسنده است و از لحاظ ادبی و دستوری اشکالی ندارد. ایراد گرفتن به سبک نگارش و یا سلیقهٔ شخصی نویسندگان در انشاء، به هر حال امری غیر معمول است!

۱۳. آنچه را که منتقد محترم «کاربرد ناصحیح فعل اول...» خوانده‌اند، در دستور زبان فارسی، «فعل وصفی» می‌نامند. به این ترتیب که فعلی میان جمله را به شکل صفت مفعولی (= بن ماضی + ه) می‌آورند و بدون «واو» عطف، آن را به جزء آخر جمله متصل می‌کنند و فعل آخر جمله، ارزش فعل وصفی را مشخص می‌کند. فعل وصفی در متون کهن و نوشته‌های ادبی معاصر بسیار به کار رفته است.

۱۴. و دربارهٔ اغلاط چاپی کتاب، البته حق با جناب آقای برهمند است. اما مسؤولان بخش تاریخ انتشارات سمت گواه نگارنده هستند که پیش از چاپ دوم تاریخ سیاسی ساسانیان (۱۳۸۱ ش)، این جانب پس از اصلاح غلط‌های چاپ اول، متن تصحیح شده را به ایشان تحویل دادم. اما بنا به عللی که از آن‌ها مطلع نیستم و ارتباطی هم به نگارنده ندارد، این تصحیحات در چاپ دوم هم اعمال نشد و مقرر گردید کتاب در چاپ سوم تصحیح شود.

۱۵. در صفحهٔ ۲۴ تاریخ سیاسی ساسانیان، عبارت «رویه‌های آباء یونانی...»

نادرست، اما بر خلاف تصحیح منتقد محترم، به جای آن «ردیه‌های...» درست است.

۱۶. جمله «نقشه خسرو شکست خورد» درست است، زیرا مصدر «شکست خوردن» در فرهنگهای فارسی در معنای به کار رفته در جمله اخیر، دیده می‌شود. اما به خلاف آن، جمله پیشنهادی ناقد گرامی، یعنی «نقشه خسرو با شکست مواجه شد»، فارسی فصیح نیست و استفاده از چنین تعبیری در سالهای اخیر، آن هم تحت تأثیر ترجمه‌های کتابهای فزنگی، معمول شده است.

۱۷. به عقیده بعضی از محققان، ماهوی سوری منسوب به خاندان سوری بوده است (نک: نولدکه، ص ۶۸۱؛ زرین کوب، ص ۵۳۴) که شاید تصحیف سورین بوده است. اما در تاریخ عصر ساسانی، بر خلاف نظر آقای برهمند، ظاهراً خاندانی به نام «سوری» دیده نمی‌شود!

۱۸. واژه «اشغالی» صفت نسبی، منسوب به اشغال، و به معنی «اشغال شده» است. بنابراین، با اینکه با منتقد محترم موافقم که در صفحه ۱۰۲ کتاب، اولین کاربرد کلمه «اشغالی» در جمله مزبور نادرست است؛ اما بر خلاف عقیده ایشان، دومین کاربرد آن در جمله، صحیح است.

۱۹. چندی پس از نبرد جلولا، جلوان نیز به دست مسلمانان افتاد و بدین ترتیب، چون فتح دامنه‌های غربی زاگرس کامل شد، «راههای کوهستانی شرق زاگرس» در معرض حملات عربها قرار گرفت. بنابراین، تعبیر منتقد محترم که در این عبارت، زاههای کوهستانی غرب زاگرس را ترجیح داده‌اند، درست نیست.

۲۰. مجموعه «تاریخ ایران باستان» که به وسیله انتشارات سمت به چاپ می‌رسد، شامل ۵ جلد خواهد بود و بنابراین، تاریخ سیاسی ساسانیان آخرین مجلد این مجموعه نیست. از مجموعه «تاریخ ایران باستان»، ابتدا جلد اول آن در سال ۱۳۷۷ ش، پس از آن، جلد ۴ مجموعه به نام تاریخ سیاسی ساسانیان در سال ۱۳۷۹ ش و چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۱ ش، و سپس جلد ۲ این مجموعه در سال ۱۳۸۱ ش منتشر شد.

به هر حال، نقد جناب آقای برهمند، فاضلانه و از سر دقت علمی است و بعضی از نکات مورد نظر ایشان، کاملاً درست و البته قابل تدقیق است. خدایش توفیق دهد!

منابع و مآخذ

- اصطخری، ابواسحق ابراهیم: مسالک و ممالک، ترجمه فارسی قرن ۶/۵ هجری، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
- حمزه بن الحسن الأصفهانی، تاریخ شیعی ملوک الأرض والأینباء، بیروت: دار مکتبه الحیاء، [بی تا].
- دینوری، ابوحنیفه، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم غامر، القاهرة: ۱۹۶۰ م.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ج ۱: ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- سامی، علی، «کتاب مهم و تاریخی شاپور اول در نقش رستم»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه شیواز، سال ۱، شماره ۲، شهریور ۱۳۳۷ ش.
- غیاث‌الدین محمد رانپوری، غیاث اللغات، به کوشش دکتر منصور ثروت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش.
- قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر، [بی تا].
- گریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ ش.
- محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، [بی تا].
- مشکوره، محمدجواد، تاریخ سیاسی ساسانیان، ۲ ج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷ ش.
- نولدکه، تودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
- واندنبرگ، لوئی، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش.
- Back, M., *Die sassanidischen Staatsinschriften, Acta Iranica, Vol. 18, Téhéran - Liège, 1978.*
- Gignoux, Ph., *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes, London, 1972.*
- Herzfeld, E., *Paikuli, Vol. I, Berlin, 1924.*
- Sprengling, M., *Third Century Iran, Sapor and Kartir, Chicago, 1953.*
- Tafazzoli, A., "Dehqān", *Encyclopaedia Iranica, Vol. VII, California, 1996.*